

به نام خدا

میهمانی

ایل کُن وی ویو

اثر باشکوه دانتِه آلیگه‌ری

Il Convivio

Dante Alighieri

پیشگفتار

پروفسور فرانچسکو مَتْرُنی

رئیس انجمن دانتِه ایتالیا در فلورانس

مقدمه

دکتر احمد مهدوی دامغانی

دانشگاه هاروارد

ترجمه

فریده مهدوی دامغانی

جایزه بین‌المللی ترجمه مُنسلِیچِه ۲۰۰۳ از ایتالیا

نشان افتخار طلای ۲۰۰۴ شهر فلورانس و ۲۰۰۳ شهر راوِنا

شهروند افتخاری راوِنا در سال ۲۰۰۵

مؤسسه نشر تیر

۱۳۸۴

Il Convivio di Dante Alighieri

DANTE ALIGHIERI ۱۲۶۵ - ۱۳۲۱ دانته آلیگیری
IL CONVIVIO

میهمانی (ایل کن ویو) - اثر باشکوه دانته آلیگیری؛
ترجمه فریده مهدوی دامغانی - تهران : تیر - ۱۳۷۹ .
چاپ نخست : نهم خرداد ۱۳۸۴ - فهرستبوسی بر اساس اطلاعات فیبا :
ISBN 964 - 6581 - 48 - X

فهرستبوسی بر اساس اطلاعات فیبا - عنوان اصلی :
IL CONVIVIO (THE BANQUET) (LE BANQUET)
از ترجمه ایتالیایی ۱ - شعر ایتالیایی قرن چهاردهم میلادی .
ترجمه شده به فارسی الف. مهدوی دامغانی فریده مترجم .
ب. عنوان . PQ - ۱ / ۸۵۱ - م ۲۳۹
کتابخانه ملی ایران ۱۹۸۲۴ - ۷۹ م



مؤسسه نشر تیر
TIR PUBLISHING

کتاب : میهمانی (ایل کن ویو) - اثر : دانته آلیگیری
ناشر : مؤسسه نشر تیر - ترجمه : فریده مهدوی دامغانی
پیشگفتار : پروفسور فرانچسکو متزنی - مقدمه : دکتر احمد مهدوی دامغانی
حروف نگار و طراحی : مؤسسه نشر تیر
لیتوگرافی : طیف نگار - چاپخانه : دیدآور
چاپ طرح روی جلد : شبینم - اجرای رایانه ای : پروانه رضایی
چاپ : نخست - خرداد ۱۳۸۴ - تیراژ : ۱۵۰۰ نسخه
شماره شابک : X - ۲۸ - ۹۰۷۷۳ - ۹۶۴

حق چاپ و نشر و کلیه تصاویر رنگی و سیاه و سفید برای ناشر محفوظ است .

دفتر مرکزی : تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین
خیابان شهید نظری پلاک ۲۳۸ (طبقه اول) تلفن دفتر مرکزی : ۶۳۸۲۳۵۷
تهران صندوق پستی : ۱۶۴۶ - ۱۳۱۲۵

۵۰۰۰ تومان

«... خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، مثلِ نورش، چراغدانی را می‌ماند با چراغ، که آن چراغ در میان شیشه‌ای است، و آن شیشه چنان ستاره درخشان؛ این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درختِ پُربُربتِ زیتونی گرفته شده است که نه شرقی و نه غربی است، و بدون تماس با آتش در حدّ شعله‌ور شدن است؛ نوری است افزون بر نور، خداوند هر کس را بخواهد به نورِ خود هدایت می‌کند و بر هر چیز آگاه است. آن نور، در خانه‌هایی است که خداوند اجازه داده است که نامش در آن جا بلند شود و صبح و شام در آن برایش تسبیح گویند...»

سوره مبارکه نور - آیات ۳۶ - ۳۵

*a Walter Della Monica
e al cinquantenario del
"Trebbo Poetico"*

1956 - 2006

*... e in ricordo del
carissimo Padre Enzo Fantini,
morto prematuramente
il 6 ottobre 2004*

27 Novembre 2004

تقدیم به دکتر والتر دلا مُنیکا و جنبش «شاعران دورگرد» او که به گسترش هنر شاعری ایتالیا در هر سو همت گماشت. و نیز، تقدیم به یاد و خاطره انزو فانتینی که در تاریخ پانزدهم مهر ۱۳۸۳ به ملکوت آسمان پر کشید.

۷ آذر ۱۳۸۳

۲۷ نوامبر ۲۰۰۴

❁ پیشگفتار ❁

پروفسور فرانچسکو مازونی^۱
رئیس انجمن دانته ایتالیا در فلورانس
 سوچیۀ تا دانسکا ایتالیا



کتاب «کُن وی ویو» یا میهمانی، اثری فلسفی و آموزشی از دانته آلیگیری است. این اثر بر اساس تاریخ‌های دقیق به دست آمده، بین سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ میلادی به رشتهٔ تحریر در آمده است؛ و متن همهٔ چهل و شش نسخه‌ای که از این کتاب موجود است، یکسان، و به صورت واحدی است. در آغازِ امر، دانته در نظر داشته است که آن را به پانزده بخش گوناگون تقسیم کند، اما او تنها توانست به نگارش چهار بخش از آن نائل آید. در این اثر، موارد بی‌شمار و فراوانی موجود است که از ویژگی‌های خاص دانته‌ای داد سخن می‌دهد که دیگر صرفاً او را به عنوان شاعرِ جوانی که سروده‌هایی عاشقانه می‌سروده است معرفی نمی‌کند؛ در این کتاب، دانته دیگر آن دانته‌ای نیست که در غزلیات و قصیده‌های دورانِ نگارشِ «زندگانی نو» به نظر می‌رسد؛ بلکه همچون اندیشمندی میانسال، پخته و توانمند (گرچه اندکی نیز التقاطی) ظاهر می‌گردد؛ مردی که شیفتهٔ علم و دانش است، چنان که در برخی از قسمت‌های «کمدی الهی» نیز بدین شکل، به طرزی کامل و مشخص آشکار می‌شود. او با این خصوصیات

تازه، با دقتی کامل سعی می‌کند درباره نکاتی با اهمیت و برخی مباحث خاص، که بیش از هر چیز نسبت بدان‌ها توجه و علاقه‌ای عمیق ابراز می‌داشته است سخن گوید - به ویژه نسبت به علم فلسفه و اخلاقیات، و حتی اخلاق‌گرایی سیاسی - این علائق و توجهاتی که در وجود او رشد و پرورش یافت، در طول سال‌های تبعید شکل گرفت. خود او در این باره می‌گوید: «... همچون زائری، به هر سو سفر کرده‌ام و مانند گدایی مستمند، از همه مناطقی که زبان سرزمینمان در آن تکلم می‌شود^۱ عبور کرده‌ام» و «از بدقابالی خود، به ناحق ناگزیر از تحمل سرزنش‌هایی ناشی از آن امر گشتم». دانته در کتاب دیگری به نام «درباره زبان عامیانه»^۲ که نگارش آن را اندکی پس از این کتاب آغاز خواهد کرد، دیگر بار همین موضوع را برخواهد گزید، لیکن اثر کنونی، در جوهر اصلی خود، و در قالبی بسیار محرمانه، بیش از هر چیز، از شوق و اشتیاق بسیار فراوان و ژرف آلیگیری، در جهت آشکار ساختن قابلیت‌های خود به عنوان مردی دانشمند، و ادیبی فرهیخته برای جهانیان، به ویژه برای شهر عزیزش فلورانس^۳ داد سخن می‌دهد؛ که این همان نخستین شرط اولیه (دست‌کم در اندیشه و نیت باطنی خود شاعر) بوده است تا به گونه‌ای، این امکان را در ذهن مخالفان نیرومندش تداعی کند که با نظری بی‌طرف و بی‌تفاوت، وی را دیگر بار به زادگاهش فراخوانند؛ آن نیز در سال‌هایی که امکان چنین کاری، هنوز می‌توانست برای آن شاعر و ارسته آواره وجود داشته باشد (چنان که از سروده «سه بانو بر گرد جان و دل آدمی» و «نامه خطاب به کاردینال دپرتو»^۴ به خوبی می‌توان این امر را ملاحظه کرد؛ و نیز آن هنگام که خود را از مصاحبت با پیروان گروه «سپیدها»^۵ ی‌پلید کنار

۱- کنایه از زبان عامیانه یا همان ایتالیایی امروزی است که دانته برای نگارش کتاب کنونی خویش نیز از

۲- *DE VULGARI ELOQUENTIA* -

۳- *CARDINAL DA PRATO* -

آن استفاده کرده است.

۴- *FIRENZE* -

کشید و از آنها جدا گشت، تا به عنوان فردی مستقل بر جای باقی بماند؛ رؤیایی که پس از آن زمان، شاعر صرفاً در اندیشه تحقق آن به سر برد و همانا مولّد و آفریننده آن منظومه عظیم و باشکوه گشت (بخش بهشت کمدی الهی، سرود بیست و پنجم، بند ۹ - ۱)...

گر چه کتاب «زندگانی نو» که در دوران جوانی او به رشته تحریر در آمده است، ماهیتی «پرشور و عاشقانه»، و همزمان بسیار غیرمعمول از نظر تازگی و اصالت موضوع کتاب در برداشت، لیکن این اثر به طرزی محسوس، مکالمات شاعرانه دانه را با گوئی کولکنتی^۱، و ابداع سبک «لطیف و نئی» یادآور خواننده می شود - و گاه نیز از آن فراتر می رود و ماهیتی متعالی می یابد - لیکن دانه تمایل داشت در اثر کنونی، حالتی بیش تر آموزشی، به شکل نوعی دایره المعارف بیافریند، و این کار را با استعداد و هوش بالای بسیار ظریف و خارق العاده ای به انجام می رساند. لذا تصمیم می گیرد که مستقیماً به سوی دروس و تعلیمات و آموزش های استاد فرهیخته و عزیز خود، برویتو لاتینی^۲ بازگردد؛ ادیبی که در اثر معروف خود «گنجینه»، به شیوه ای «دایره المعارف گونه»، به بحث و بررسی درباره انواع علوم پرداخته، و از نکات مربوط به هنر بلاغت و سخنوری و نیز حقوق مدنی، داد سخن داده بود. با تعمق و مطالعه بیش تر، این امکان وجود دارد که با بررسی کتاب «درباره زبان عامیانه» دانه، به این نتیجه رسید که وی با آگاهی علمی کامل، در نظر داشته است از محدوده این قلمرو نیز فراتر رود، و این کار را از سوی دانه ای نه تنها شاعر، بلکه دانه ای علاقه مند و آگاه به هنر بلاغت، به انجام رساند! آن نیز درست بر اساس نوشته های استاد عزیزش برویتو لاتینی، و کتاب او «درباره هنر بلاغت». از سوی دیگر، همان اطلاعات و موضوعات را در

۱- GUIDO CAVALCANTI

۲- BRUNETTO LATINI برای یادآوری، خواشمن دست به بخش دوزخ، سرود پانزدهم مراجعه شود.

کتاب کنونی «میهمانی» نیز پدید آورده است (دست‌کم در شکل‌پردازی و برنامه‌ریزی اولیه‌اش در این زمینه): یعنی همانا تلاشی دقیق و باتأمل، در جهت آن‌که اثری فلسفی و اخلاقی را در دسترس خوانندگانی عامی قرار دهد؛ درست به همان شکلی که در کتاب «گنجینه» استادش لاتینی، وجود داشته است. در آن کتاب، لاتینی کوشیده بود مباحث موجود در کتاب «اخلاق» ارسطو را در قالبی فشرده و خلاصه‌شده در دسترس خواننده خود قرار دهد. اما دانت، برخلاف برویتو لاتینی که او نیز به سهم خویش، زبان فرهیخته و آکادمیکی لاتین را نادیده انگاشته (آن نیز زبانی که همواره برای آثار جدی علمی مورد استفاده قرار می‌گرفت) و به سوی زبان فرانسوی رفته بود (زیرا فرانسوی، به عنوان زبانی فرهنگی و ادبی از سوی عموم مردم در نظر گرفته می‌شد)، تصمیم می‌گیرد از زبان سرزمین خود، به شکل «زبانی ملی» که به عنوان زبان عوام معروف بود استفاده کند. او به ستایش از این زبان «عامیانه» و مردمی زبان می‌گشاید و بدین شکل، با نگارش آثار بسیار معروف و معتبر خود، اساس زبان نثر هنری و ادبی را در ایتالیا پایه‌ریزی می‌کند و آن را استوار می‌سازد. رساله‌ای که بخش‌های آغازینش (بخش نخست)، در قالب مقدمه‌ای گویا ظاهر می‌شود، و دانت با نهایت صداقت و صراحت، از هدف و نیت خود در جهت فراهم آوردن شروح و تفسیراتی دقیق در آن‌ها سخن می‌گوید. او اعلام می‌دارد که در مباحث بعدی، از مواردی که در چهارده سروده اخلاقی و فلسفی گنجانده شده است، قصد بحث و گفت‌وگو دارد؛ یعنی همانا «عشق» را به عنوان صفت نکو معرفی می‌کند (که در حقیقت، از نوعی ایده‌آل مطلوب «همدلی و همجاری عاشقانه» میان علم و دانش، و نیز خرد و حکمت شکل گرفته، و به افراد عامی هدیه شده است سخن می‌گوید؛ همچنان که شروح و تفسیرات ارائه‌شده، همچون نان تقدیمی این خوان گسترده محسوب خواهد شد). همه چیز با دقت و به تفصیل، در

صفحاتی غنی از شور و اشتیاقی فراوان از سوی نگارنده آن (دانسته)، توضیح داده می‌شود. او نشان می‌دهد که چگونه ایتالیایی‌ها می‌توانند به یاری خیر و برکت موجود در زبان مادری خود، با وسیله مناسبی، احساسات و نظریات هنری خود را به شکلی ادیبانه بیان کنند. و نیز تثبیت مقام زبان ایتالیایی در اثری با موضوعی فلسفی (که در مقام مخالفت با زبان لاتین سنتی قد علم می‌کند)، چه از نظر کیفیت مطلوب‌تر و متعالی‌ترش از زبان عامیانه، در مورد تشریح و توضیح مسائل علم و هنر، و چه از این نظر که طرح پیشنهادی او، که همچون خوراکی بر خوان گسترده این میهمانی چیده می‌شود، بتواند مورد درک و فهم همگان، حتی آنانی که از تحصیلات و آموزش لازم برخوردار نیستند و به عنوان «ادیب» شمرده نمی‌شوند، قرار گیرد (به ویژه آنانی که با وجود استعدادهای ذاتی و فطری، به طور طبیعی علاقه‌مندند که اندیشه‌هایشان را به زبان فصیح مادری خود بیان کنند، و لیکن به دلیل انواع دل‌مشغولی خانوادگی یا مدنی، این امکان را ندارند که بتوانند تعلیمات و آموزشی دقیق، ممتد و پایدار را دنبال کنند)، و نیز بدین خاطر که چنانچه می‌خواست از زبان لاتین، برای مطرح کردن متونی عامیانه استفاده برد، و به شرح آن‌ها اقدام ورزد، کارش بس ناشایست و ناخوشایند جلوه می‌کرد و به نظر می‌رسید. از این رو، در بخش دوم کتاب خود، به توضیح شرحی از سروده‌ای کنایه‌دار، به همشهریان خود می‌گوید: «آه، ای شمایانی که صرفاً با نیروی ذهنتان...» اقدام می‌ورزد (آن نیز پس از ارائه نظریاتی که از اهمیتی بسیار فراوان، برای توصیف و تعریف هنر شاعری از نظر خود دانسته برخوردار است، و نیز بیان مطالبی درباره سبک نگارش، بر اساس معناهای تحت‌اللفظی، مجازی، اخلاقی و تمثیلی) ادامه می‌دهد و آن‌گاه اعلام می‌دارد پس از آن که بترتیب، دارفانی را وداع می‌گوید، دستخوش احساس عاشقانه بسیار شدیدی نسبت به «بانویی

مهربان» می‌گردد: بانویی بی‌اندازه زیبا و عقیف، سرشار از انواع صفات نیکو و شایسته؛ همان بانویی که دانتِه پیش‌تر نیز، در برخی از فصل‌های کتاب دیگر خود، «زندگانی نو»، از وی داد سخن داده، و او را به عنوان بانویی واقعی و حقیقی معرفی کرده بود. آن نیز بر اساس معنای تحت‌اللفظی. لیکن، در هنگام توضیح و تعریف معنای مجازی، که بی‌درنگ پس از معنای تحت‌اللفظی از راه می‌رسد، بانوی مهربان، به عنوان تجلّی علم فلسفه آشکار می‌شود (درست به پیروی و تقلید از کتاب «درباره تسکینِ خاطر» اثر بوئسیوس)؛ علمی که دانتِه سوگوار و اندوهگین، پس از مرگِ نابهنگامِ بانوی اندیشه‌اش پتْرِیچه، توجّه خود را تماماً بدان معطوف ساخته بود... علمی که در شروح و تفسیراتِ این کتاب، دانتِه به ستایش و تجلیل از آن زبان می‌گشاید، و آن بانوی نمادین را به عنوان «دختِ زیبا و شرافتمندِ فرمانروای عالم هستی» (که همانا خدای متعال است) معرفی می‌فرماید. فلسفه‌ای که با زیباییِ ذهنیِ عمیقی که در اندیشهٔ بشری ایجاد می‌کند، از علمی ناب و خالص داد سخن می‌دهد (و گرچه ماهیتی صرفاً تئوریکی ندارد، گاه نیز ماهیتی ملموس می‌یابد و حالتی بشری به خود می‌گیرد)، و گونه‌ای عمل می‌کند که شاعر را سراپا عاشق و دلدادۀ خود می‌سازد، تا بدان جا که دانتِه اندک اندک، خاطرهٔ پتْرِیچهٔ دلبندهٔ خود را از یاد می‌زداید... و دیگر بار، ستایش از «بانوی مهربان»، در بخش سوم کتابِ کنونی، از سر گرفته می‌شود و دانتِه به ارائهٔ شرح و تفسیری تازه از سروده‌ای دیگر «عشق که در اندیشه‌ام...»، اقدام می‌ورزد. سروده‌ای که مانند سرودهٔ نخستین، و همین‌طور سرودهٔ بعدی کتاب، در حدود سال‌های ۹۵ - ۱۲۹۳ میلادی سروده شده، و به عنوان سبکِ شاعرانهٔ تازه‌ای، در دسترس خوانندگان کتاب قرار گرفته بود. در بخش چهارم کتاب، پس از ستایش‌های فراوان از آن بانو، دانتِه به توضیح نکاتی دقیق و آموزشی اقدام می‌ورزد، و به شرح و تفسیر

سروده‌ای که دیگر مجازی در بر ندارد، بلکه دارای ماهیتی اخلاقی است، به معرفتی نظریه‌ای ملموس و حقیقی مربوط به اصالت و شرافت بشری می‌پردازد. نکته‌ای که ریشه‌های اصلی، حقیقی و اساسی‌اش، نه در برخورداری از مال و ثروت مادی، نه در داشتن پوشاک و ظاهری شایسته و زیبا، و نه حتی در برخورداری از ثروتی قدیمی که از نیاکان آدمی به ارث رسیده باشد خلاصه می‌شود! بلکه این اصالت و نجابت، صرفاً به دلیل حضور کمالی درونی در نفس آدمی وجود دارد: یعنی حضور خیر و نیکی طبیعی در روح و جان، که همانا بذر الهی به شمار می‌رود، و از سوی خداوند عالم، در نفس بشر جای داده شده است؛ بذر واحد و یگانه‌ای که می‌باید میوه دهد، و با راهنمایی‌های عقل و منطق و تجربه، در عزم و همت موجود در شرایط هستی، به جلو پیش رود؛ آن نیز در ارتباط با چهار مرحله اساسی در عمر بشری، که همانا به معنای «کمال»، یا صفات نکو در نظر گرفته می‌شود. دانته با مضامینی که در کتاب کنونی موجود است، به ارائه انواع توضیحات طولانی و خارج از مبحث اصلی اقدام می‌ورزد، تا از برخی نظریات مهم داد سخن دهد، و نظریه خود را نیز تقدیم دارد. مباحث و مسائلی که در ذهن و اندیشه شاعر، از اهمیت و ارزش بسیار اساسی برخوردار بود (چنان که با گسترش و پرورش برخی مباحث مهم در سایر آثار دانته، می‌توان بدین امر معترف بود)؛ برای نمونه در بخش دوم کتاب، دانته به صحبت درباره نظام ده طبقه آسمان الهی و موقعیت سیارات و ستارگان در ارتباط با علم و دانش آن دوران اقدام می‌ورزد، (بخش دوم - دفاتر سیزدهم تا پانزدهم)؛ در بخش سوم کتاب، از برخی نکات نجومی سخن می‌گوید (بخش سوم - دفتر پنجم)؛ یا درباره معنای واقعی و راستین فردی که حقیقتاً «فیلسوف» نام دارد به صحبت می‌پردازد؛ در بخش چهارم، به ارائه اطلاعات و توضیحاتی بسیار کامل درباره طبیعت، و محدودیت‌های موجود در

قدرت اجرایی فرمانروا اقدام می‌ورزد (بخش چهارم - دفاتر پنجم تا نهم)؛ یعنی همانا عصارهٔ آن چه را دانسته بعدها، به عنوان زمینهٔ اولیه، و پایه و اساس ساختار اصلی کتاب «دربارهٔ سلطنت» در نظر خواهد گرفت، در این کتاب، به صورت مختصر می‌آورد. بیان اندیشه‌ای سیاسی که بعدها نیز، در منظومهٔ جاودانهٔ او: «کمدی الهی»، با وضوح باز هم بیش‌تری، ابراز و تقدیم خواننده خواهد شد و این بخش همانا مانند خوراکی روحانی برای خوانندگان به شمار خواهد رفت.

از این رو، می‌توان کتاب «میهمانی» دانسته را در کلیت مباحث و موضوعات پیشنهادی‌اش، به عنوان تلاشی بسیار اساسی و مهم در زمینهٔ تحقیقاتی علمی، اخلاقی و فلسفی در نظر گرفت؛ و به جرئت اعلام داشت که کتاب کنونی، نوعی «پیش‌درآمد» اساسی برای سروده‌های جاودانهٔ موجود در منظومهٔ باشکوه «کمدی الهی» بوده است. دانسته با شوق و اشتیاق فراوان، در انتظار فرا رسیدن زمانی به سر برده بود که بتواند تمامی اطلاعات و تحقیقاتی را که پس از مطالعات و بررسی‌های فراوان در جهت نگارش بسیاری از مباحث این کتاب جمع‌آوری کرده بود، در شاهکار بی‌همتای خود منعکس و منتقل سازد. این امر، از نظر سبک و شیوهٔ نگارش این کتاب نیز به خوبی قابل درک است (به ویژه در مقایسه با «زندگانی نو» که شکلی دیگر دارد)، و آدمی به وضوح می‌نگرد که دانسته در این اثر، بسیار تلاش ورزیده است تا مباحث فلسفی را در شکل و قالبی آموزشی و دینی ارائه کند و همزمان، با نهایت انعطاف‌پذیری و گشاده‌رویی، خود را با سبک نو و بدیعی که ماهیتی توانمندانه دارد تطبیق دهد و تسلیم آن گردد. اختراع بدیعی که پس از پایان آزمایشی اولیه در همین اثر کنونی، بر سروده‌های آتی بی‌همتا و خارق‌العاده‌اش، تسلطی انکارناپذیر خواهد یافت.

فرانچسکو ماترنی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى آلَهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



مقدمه

احمد مهدوی دامغانی



« یک نکته بیش نیست غم عشق وین عجب

کز هر زبان که می شنوم نامکرر است »

کتابی که اکنون در دست مطالعه شما خواننده گرامی است، از نمونه کتاب های علمی است که تألیف یا تصنیف آن، از قرون اولیه مسیحیت تا اواخر قرون وسطی، در میان ملل با فرهنگ، اعم از کلیمی یا مسیحی یا دانشمندان هندی و پس از ظهور اسلام، در میان مسلمانان بسیار رایج بوده و در سده های چهارم و پنجم تا یازدهم هجری، خصوصاً مسلمانان به تألیف آن همت گماشته و بدان نام « مدخل » یا « مفتاح » و بعضاً « مفاتیح » داده اند، خواه آن کتاب حاوی اطلاعات مختصری از علم خاص و معینی مانند هیأت یا ادب و حساب و نجوم و طب باشد، یا به طور اجمال و اختصار، مسائل اساسی و موضوعات اصلی بیش تر علوم متداول در آن عصر، در آن بحث و تعریف شده باشد، نام بیش از سی مدخل و بیش از یکصد مفتاح در کتاب گرانقدر « کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون »

تألیف حاجی خلیفه قسطنطینی رومی، متوفی ۱۰۶۷، و تتمه آن به نام «ایضاح المکنون» تألیف اسماعیل پاشای بغدادی ذکر شده است؛ فی المثل: «المدخل الی علم احکام النجوم»، یا «المدخل الی علم النجوم» و «المدخل فی الطب»^۱، «المدخل فی الحساب»، یا «المدخل فی علم النجوم»، تألیف ابی معشر بلخی^۲، که دانه در فصل سیزدهم بخش دوم همین کتاب، از او نقل، و به گفته اش استناد می کند؛ یا «مفتاح الادب» و «مفتاح العلوم» که گاه در این کتاب ها، و ده ها مانند آن، فقط از علم یا فنّ معینی بحث شده است، و گاه نیز در آن همه علوم متداول آن زمان، و اصطلاحات ویژه آن علم، بر اساس حروف الفبائی به نحو بسیار کوتاه ولی دقیق، مذکور شده است؛ مانند «مفاتیح العلوم» خوارزمی، متوفی در ۳۸۷ هجری (که این کتاب، بیش از صد و چند سال پیش، اولین بار در اروپا چاپ شد)؛ و یا از هر علم ابواب مهم و اصلی آن، به نحو مفصل تری آمده است، به طوری که دارنده یا خواننده آن کتاب، به اصطلاحات و مباحث اساسی علوم زمان، دسترسی می یافته است؛ مانند کتاب بسیار نفیس «مفتاح السعاده» طاشکبری زاده رومی، متوفی در سال ۹۶۲ هجری (۲۴۰ سال پس از وفات دانه).

پس از این مقدمه، اینک به عرض می رساند که در نگاه اول، این کتاب، یعنی «میهمانی» دانه، از جمله همان «مدخل» ها یا «مفتاح» هایی است که تألیف آن در آن ایام، بسیار معمول بوده است، زیرا دانه در آن، درباره

۱- برای علم طب، گاه به آن کتاب های مختصر «کنّاش» یا «خفی» (از آن روی که پزشکان آن را در ساق چکمه و پاپوش خود می نهادند)، یا «کُفی» (از آن روی که آن را در میان آستین یا کلاه خود می گذاشتند) اطلاق می شده است.

کلیاتی از فنّ یا هنر بلاغت، که یکی از هنرهای هفتگانه روم و یونان باستان بوده است، و دانسته از این که می‌دیده در زمان خود، زبان فصیح و بلیغ ایتالیایی، مورد بی‌توجهی طبقات مرفّه و متنفّذ شهر فلورانس واقع شده، و زبان عامیانه و سست پیوندی که از لهجه‌های ایالات همسایه به وجود آمده، و در میان سکنه متنعّم آن شهر، رواج یافته است، سخت نگران و ناراحت می‌بوده است، با استفاده از موازین معهود بلاغت، *RHÉTORIQUE* مانند استعاره و کنایه و تشبیه این بلایه و نقیصه شرم‌آور را به همشهریان و خوانندگان خود، تذکّر می‌دهد و تصریح می‌کند که کوشش او در این کتاب، احیاء و ترویج زبان فصیح ایتالیایی است و آنان را بر خوان پر نعمت گسترده خود، از ادب و بلاغت که همین «میهمانی» است، می‌خواند و می‌نشانَد، ولی با نرمی و لطافت، اما به صراحت، به انتقاد شدید از همان زبان محاوره‌ای که البته آن را «ایتالیایی» نمی‌شمارد، ولی با تأسف می‌بیند که آن زبان غیرفلورانسی و خالی از لطایف ادبی و بلاغی است، که مورد کاربرد همان طبقات مرفّه، که با عناوین پرآوازه روحانی و سیاسی و اجتماعی، چون شاهزاده و قدسی‌مآب و عالیجناب و دوک و کنت و باژن و دیگر القاب و امتیازاتی که نمایانگر اختلاف طبقاتی است، می‌باشد، زبان می‌گشاید و محبّت و تعشق صمیمانه خود را به زبان محلی وطن و شهر خود، که فلورانس باشد، چه صورت شیرین و باصفای عامیانه آن، و چه صورت بلاغی و ادیبانه و شاعرانه‌اش ابراز می‌دارد و خوانندگان را به حمایت و پاسداری از آن زبان اصیل و شیرین خود، که «ایتالیایی» است، تشویق می‌کند.

پس از این فصل که شاید بتوان آن را «پیش غذا»ی «میهمانی» دانسته دانست، این شاعر بزرگوارِ عالم که بی‌شک از نوایغ عالم، و به چندین هنر آراسته است، و گُل سرسبد و زیباترین هنراو، «عاشقی» است، و مانند عشاق پاکبازِ افسانه‌ای، به راستی در عشق خود، ثابت و راسخ و صمیمی و پاکباز است، به صورت ظاهر، دور لُفَافَةُ الْفَاضِی که شرح دهنده و تفسیرکننده اصطلاحات و مبانی علم افلاک یا هیأت و نجوم است، ولی در باطن، وصفی از جمال و کمال و جامعیت معشوقهٔ همیشگی‌اش، که نمی‌دانیم بیشتر یا بوده یا بانوی دیگری، و یا این که اساساً در مقام کنایه و صنعتگری ادبی، از لفظ فیلسوف، همان معنای لغوی آن را به یونانی، یعنی: «فیلو» به معنی «عاشق و دوست‌دار یا دوست» و «سوفی یا سوف» به معنی عقل و خرد یا علم، را در نظر گرفته، و خود را عاشقِ بی‌قرارِ «عقل و علم» که «فلسفه» لفظ عام و جامعی برای آن است، معرفی می‌کند؛ و از آن جا که فلسفه و علم الهی، آدمی را به کمال انسانیت و به سعادت دیدارِ جمال حقیقت، که معشوقهٔ واقعی انسانِ کامل است، می‌رساند، پس همهٔ فلاسفه در همهٔ زمان‌ها، عاشقِ «عقل و علم محض» که همان «سوفی یا سوفیا» باشد، بوده و می‌باشند؛ و خودشان در تعریف فلسفه و فائدهٔ اجمالی از «فلسفه» گفته‌اند که غایتِ اصلی از فلسفه: صیورَة الانسانِ عالِماً عقلياً مضاهياً العالمِ القینی» یعنی: «فلسفه است که آدمی را به صورت دنیایی عقلانی و معنوی، که برابر و مانندِ سرتاسرِ عالم مادی و محسوس و ملموس است، مبدل می‌سازد» و دانتِه در برخی از صفحات، شبیه این را می‌گوید. حال هر یک از این فلاسفه در این معشوقه، به لفظی و عبارتی که مخصوص خود

اوست، تعبیر کرده است، و به قول آن شاعر عارف، یا فیلسوف متأله، که اکنون یادم نمی آید کیست:

عبارة تناسلی و حسنک واحد و کل الی ذاک الجمال یشیر
یعنی: «سخنان و تعبیرات ماگوناگون است، و زیبایی تو، تک و یکی است،
و همه سخن های ما، و همه ما بدان زیبایی اشاره، و آن را نشانه می کنیم.»
و یا شیخ اجل بهاء الدین عاملی (یا عشرت سمنانی به اعتقاد مرحوم
مغفور، حضرت سید محمد محیط طباطبائی رحمه الله علیه) یا هر کس
دیگر:

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل بغزلخوانی و قمری به ترانه
بنابراین، بسیار محتمل و شاید متیقن باشد که معشوقه گمنام، یا آشکار و
معروف دانته، نفس عقل و علم باشد، چنان که خود نیز در سرفصل هر یک
از فصول، و در ضمن آن، به این مطلب اشاره می کند و مکرراً «بانوی
اندیشه ام» سخن می گوید و اوصافی را برای آن بانو (خواه بناتریس باشد و
یا دیگری)، - گویا این که سروده های «زندگانی نو» باشد و یا دیگری - به
شرح و بسط وصف، و اظهار می کند بر یک پدیده معنوی یا آسمانی،
منطبق تر است تا بر یک موجود مادی اسیر جسم و ماده و طبیعت که
بالاخره فانی و «میرا» است، نه جاودانه و باقی و اعتبار و اثر او دائمی و
لا یتناهی است، زیرا او «جمال و کمال و قدرت مطلق» است، و هر چه جز
اوست، از ابر و باد و مه و خورشید و فلک، در کار اظهار جود و کرم و عنایت
مستمر او، بر همه چیز و همه کس است و عالم ما و همه عوالم بی شمار

دیگر، مظاهر وجود اوست کند که :

به نزد آنکه جاناش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است
و همه چیز اوست :

که یکی هست و هیچ نیست جز او وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
حال نامش هر چه می خواهد باشد، و شعر شاعر عرب عاشقی، چه مناسب
مقام است که :

تَعَرَّضْتُ فِي قَوْلِي بِلَيْلَى وَ تَارَةً بَهْنَدٍ وَلَا لَيْلَى عَنَيْتُ وَلَا هِنْدًا^۱
(هم چنان که شیخ اکبر محیی الدین ابن العربی، دیوان شعر موسوم به
« ترجمان الاشواق » را که صورۀ در تغزل به « فخر النساء » کذایی سروده
است، خود در مقدمه می فرماید: « خداوند، ذهن و هوش خوانندۀ این
دیوان، و دیگر اشعار عاشقانه مرا، از این که بدان چه شایسته نفوس آزاده و
همت های والای وابسته به امور آسمانی نیست، حفظ فرماید، چرا که من در
سرودن این اشعار، اشاره به « واردات و فتوح الهیه » داشته ام، و لاغیر، و
راوی « ترجمان الاشواق » نیز در پایان دیوان، بدین معنی تصریح می کند که
شیخ رحمة اله علیه، در این اشعار و تغزلات، به علوم و اسرار معنوی و الهی
نظر دارد و بس.)

و یا بهتر بگویم، و از زبان عزیز و نازنین و بی مانند و شیرین فارسی مدد
بگیرم و از حضرت بابا طاهر شاهد بیاورم که :
به دریا بنگرم دریا ته وینم به صحرا بنگرم صحرا ته وینم

۱- در سخنم، به اشاره و کنایه، نام لیلی و هند را می آورم. ولی در حقیقت، به هیچ یک از این دو، نه لیلی، و نه هند
نظر ندارم. (ترجمه به مضمون).

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشون از قامت رعنائی ته وینم
و بهتر و برتر از هر سخن، سخن مولای ما، حضرت امیر صلوٰۃ‌اله علیه
است که: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ.

شیخ اشراق (ره) عاشق «نور» است و همواره در هر یک از
نوشته‌هایش، متوجّه تششع و پرتوافکنی همان «نور» می‌باشد. حال چه
مقصود و منظور شیخ اشراق (که جان در راه همان معشوق باخت)، یا
دیگر فلاسفه اشراقی یا عرفانی صوفیه، چه مقصود و منظور دانسته از
«تشریح افلاک»، و ذکر نام ثوابت و سیارات، همان معشوق یا معبودی
است که همه جا است، و مدبر و مدیر عوالم سفلی و علوی است، که آنان
همه در طلب و جستجوی اویند، ولی چه می‌توان کرد و گفت که به گفته
حضرت خواجه:

یارب به که بتوان گفت این نکته که در عالم

رخساره به کس نمود آن شاهد هر جایی
ثوابت و سیارات چیست؟ و ناهید و تیر و برجیس و کیوان، مگر جز
نشانه‌های اویند؟ و همه اویند که به فرموده مولای ما حضرت ابی‌عبداله
الحسین سیدالشهداء صلوٰۃ‌اله علیه: «عَمِيَتْ عَيْنُ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا وَ
خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا» (در دعای عرفه آن
حضرت): «کور باد چشمی که ترا بر خود نگران نبیند، و زیان رسیده باد کالای
و مایه آن بنده‌ای که تواز عشق خود بهره‌ای به او مرحمت نفرموده باشی»
و باز از خواجه عرض کنم که دانته و غیر دانته نیز، درباره افلاک آسمان و آن
چه در آن است، به زبان حال نیز همان سخن خواجه را می‌گویند که:

آسمان گومفروش این عظمت کاندر عشق

خر من مه به جوی خوشه پروین به دو جو
گر چه در این کمبود کاغذ - با به قول آن مرد: قحط الرجال ابلیموی
کاغذ؟ - ممکن است فریده به طولانی شدن این مقدمه اعتراض کند، ولی
هر چه بادا باد! مناسب می دانم که شما خواننده گرامی و فاضل نیز در حفظ و
لذتی که من بنده از ابیات حکیم نظامی رحمة اله علیه، در مقدمه آن
لطیف ترین منظومه عاشقانه عالم، یعنی «خسرو و شیرین» و از ابیات
جامی، آخرین شاعر بزرگ زبان پارسی در مقدمه منظومه شیوا و دل انگیز
«یوسف و زلیخا» می برم شریک شوید:

خبر داری که سیاحان افلاک

چرا گردند گرد گنبد خاک؟

در این محراب که معبودشان کیست

و زین آمد شدن مقصودشان چیست؟

چه می خواهند از این محمل کشیدن

چه می جویند ازین منزل بریدن

چرا این ثابت است آن منقلب نام

که گفت این را بجنب، آن را بیارام؟

مرا حیرت بر آن آورد صد بار

که بندم در چنین بُتخانه زَنسار

ولی چون کرد حیرت تیزگامی

عنایت بانگ بر زد کسای نظامی

مَشو فتنه بر این بُتها که هستند

که این بُتها نه خود را می‌پرستند

همه هستند سرگردان چو پرگار

پدید آرنده خود را طلبکار...

نموداری که از مه تا به ماهی است طلسمی بر سر گنج الهی است

بلی در طبع هر داننده‌ای هست که با گردنده گرداننده‌ای هست

که آخرین شاعر بزرگ دیگر پارسی، یعنی جامی (متوفی در سال ۸۹۲

هجری - ۱۴۸۷ میلادی)، حرف آخر را می‌زند و با استمداد از آیات شریفه

قرآن، درباره حضرت ابراهیم (سوره مبارکه انعام ۷۹ - ۷۵)، در منظومه

بسیار شیوای عاشقانه خود، «یوسف و زلیخا»، چنین می‌فرماید:

دلا تا کی در این کاخ مجازی گنی مانند طفلان خاک بازی

توئی آن دست پرور مرغ گستاخ که بودت آشیان بیرون ازین خاک

چرا زان آشیان بیگانه گشتی چو دُنان جغد این ویرانه گشتی

بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک بهر تا کنگره ایوان افلاک

عنان تا کی به دست شک سپاری به هر یک روی «هزار بی» آری

خلیل آسا در مُلک یقین زن نوای «لا اَحَب الا فلین» زن

یکی دان و یکی بین و یکی گوی یکی خواهر یکی خوان و یکی جوی

بدو آراز همه روی ارادت وز او جو ختم کارت بر سعادت

... برگردم به «میهمانی» دانته، و از «سور و سات» آن، با شما

خوانندگان عزیز صحبت کنم. گو این که شما که اینک کام ذوقتان، با اشعار

نظامی و جامی، شیرین شده است، دیگر نیازی به آن ندارید، اما لازم است

که به عرضستان برسانم که در بخش بعدی، دانت به بحث و تشریح در آن قسمت از فلسفه که فلاسفه مسلمان، از آن به «اخلاق و سیاست مُدُن» تعبیر کرده‌اند، می‌پردازد؛ و البته باز بر اساس عقاید ارسطو و به استناد به کتاب معروف و معتبر «اخلاق» او، و کتب دیگر فلاسفه یونانی و مسلمان مانند ابن سینا و غزالی است، که به راستی در این مبحث است که دانت، شرافت ذات، و ظرافت فکر، و لطافت روح خود را به بهترین وجه، به خواننده ارائه می‌دهد، و اگر معتقدات نجومی و فلکی او، با ظهور منجمان عصر جدید، منسوخ و باطل شده است، خوشبختانه معتقدات او در اخلاق و سیاست مُدُن، هنوز و انشاءالله همواره، در نزد عقلا و صلحای عالم و آنان که مانند ناصر خسرو و شاعر و حکیم بزرگوار ایرانی عقیده دارند که:

خلق سراسر همه نهال خدایند هیچ نه بشکن توزین نهال و نه برگین
مقبول و معتبر خواهد ماند که البته «سیاستمداران» (۱۱)، پیرو نظریات بعضاً شیطانی کسانی یا ناکسانی (۹) چون ماکیاوِل، یا معاویه بن ابی سفیان، سلف نانجیب ماکیاوِل آن اعتقادات و اصول «پرنسپ» ها، را خواب و خیال واهی می‌شمارند، و همواره و در هر زمان، و در هر نقطه عالم، همیشه موازین اخلاقی را زیر پا می‌گذارند، و برای حصول مقصود و وصول به قدرت و حکومت، توسل به هر وسیله‌ای که آنان را به آن مقصود برساند مجاز می‌دانند، و هم چنان که مولای ما حضرت سید الشهداء صلوٰة‌اله علیه فرمود: «بندگان خدا را بردگان و چاکران خویش می‌شمارند، و زمین خدا را ملک طلق خود می‌پندارند و آن را میان خود، به دلخواه

می‌گردانند و دست به دست، ستمگران به ستمگران دیگر می‌سپارند.^۱ و با آن که می‌بینند که چشم تنگ اشرافِ ستمگر و مال‌اندوزشان را فقط «خاک گور» پر کرده است،^۲ باز این اخلاف، به کشورگشایی و زران‌دوزی و جاه‌طلبی و زورگوئی ادامه می‌دهند و طبعاً چنین ستمگرانِ دنیا‌دوست، به حرف و عقیدهٔ دانتِه که: «شکوه و وقار امپراطوری، پایه و اساس اصلی خود را در نیاز اصلی جامعهٔ مدنی که یگانه هدفش، شامل اعطای سعادت به همگان است، می‌یابد.» (سرآغاز دفتر ۶ - بخش ۴)، و یا: «هر شهریار واقعی، باید بیش از هر چیز، به «حقیقت» عشق ورزد.» پوزخند می‌زنند، و این را که دانتِه از قولِ قَدیس اُگوستین بگوید: «چنانچه انسان‌ها، به درستی قانون خیر را می‌دانستند، و به آن حرمت می‌نهادند، دیگر نیازی به نگارش آن قانون نبود.» مخصوص همان دورانِ قَدیس سنت اُگوستین می‌شمارند، و در حقیقت، همهٔ قدرتمندان و کشورمداران، هنوز همان حرفِ «اعلی‌حضرت اقدس خورشید منظر، لویی چهاردهم» که: «قانون منم و حکم مراست!» را معتبر می‌دانند، و بر همان روش می‌روند، و نقل دانتِه از بوئسیوس و سِنِک و سیسرون و کتب مقدسه را در حدِ اشعار باستانی ویرژیل و اوراس تلقی می‌کنند. این بخش از «میهمانی»، به راستی از دلکش‌ترین و پرمعنی‌ترین و عبرت‌آمیزترین صفحاتِ این کتابِ عزیز است، و آن چه را که حکما و خطبا و شعرا و قدیسانِ نامبرده در بالا، در نکوهش مال‌اندوزی و تحقیر زور و زیور دنیوی فرموده‌اند، دانتِه آن را با بلاغت تمام

۱- دربارهٔ یزید پلید فرموده است که: «اتخذوا عباداً لله خولاً و يلاؤ الله دولا» سلام بر حسین (ع)!

۲- سعدی از حدیث پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: «گفتی چشم‌تنگی دنیا دارد تا قناعت پر کند ما خاک

بازگو می‌کند، دستور العمل و سرمشق زندگی سعادت‌مند و مایه وصول به مدارج عالیّه روحانی و نیل حیات طیبه ابدی و آرامش جاودانی است^۱ و همان است که در قرآن کریم نیز خداوند علی‌اعلا، تأکید می‌فرماید که: «ما عِندُكُمْ يَنْفَدُ و ما عند الله باقی و لنجزین الذین صبروا اجرهم بأحسن ما كانوا يعملون. من عمل صالحاً من ذکر و اتی و هو مؤمن فلنحییته حیاة طیبة ولنجزینهم اجرهم بأحسن ما كانوا يعملون.» (سوره مبارکه نحل، آیات ۹۷ - ۹۶)، یعنی: «آن چه به نزدیک شماست، این جهانی، آن به سر آیدد و آن چه به نزدیک الله تعالی است، آن جهانی پاینده است، و به راستی که پاداش دهم ایشان را که شکیبائی کردند، به مزد ایشان به نیکوتر چیزی که می‌کردند. هر که کار نیک کند، از مرد یا زن، پس آن که گرویده است، به راستی که وی را زنده داریم به زندگانی خوش پاک و به راستی که پاداش دهم به مزد ایشان، به نیکوتر چیزی که می‌کردند.» (ترجمه نقل از تفسیر شریف «کشف الاسرار» میبدی)؛ و این که دانتّه از قول سیسیرون می‌گوید که: «... و آنها (یعنی آزمندان)، تنها از میل شدیدشان به افزودن بر ثروت مورد آزار و شکنجه قرار نمی‌گیرند، بلکه بیشتر از آن، از دست بیم از دادن آن ثروت، در اضطراب و عذاب به سر می‌برند...»، یک واقعیت غیرقابل انکار است؛ خوانندگان عزیز، مرا ببخشند که یک حاشیه‌ای در اینجا عرض کنم، و آن که این که این بنده، که علاوه بر افتخار معلّمی که اینک پنجاه و هشت سال است که به این شرف و فخر، مباهی‌ام)، قریب

۱- مقام مقام اطاله سخن نیست، و گر نه از آن خطبه بلیغ و نازنینی که حضرت مولی‌الموالی، شاه‌مردان، مرتضی علی صلوات‌الله علیه در «مدح و ستایش فقر و نکویش حرص و زراندوزی» است، فقراتی را می‌آوردم. امید که خوانندگان گرامی، که بدان دسترسی دارند، آن را مطالعه فرمایند (نهج‌ابلاغه - خطبه ۱۶۰).

چهل سال سردفتر اسناد رسمی بودم، و با ثروتمندان و توانگران و مال‌اندوزانِ جامعهٔ دهه‌های بیست تا شصت سروکار داشته‌ام، این معنی را که سیِّرون گفته است، به رأی‌العین دیده‌ام، و قرآن مجید نیز در این باره، آیه‌ای را در یک سوره تکرار فرموده که: «خدای تعالی، با همان مال و خواستهٔ زراندوزان، آنان را در همین دنیا، مورد عذاب و شکنجه قرار می‌دهد.» (سورهٔ توبه - آیات ۵۵ و ۸۵).



فصل مفصل «میهمانی» دربارهٔ متافیزیکِ ارسطوئی، و یا به تعبیر فلاسفهٔ اسلامی: «الاهیات»، به معنی عام و خاص آن، یعنی مباحث وجود ماهیت و علل و دیگر مسائل الاهیات عامه، و بحث دربارهٔ ذات و صفات باری تعالی جلّ جلاله است *ESSENCE ET ATTRIBUTS* و بدیهی است آن چه در این فصل یا بخش از کتاب است، عصارهٔ مختصر و مطلوبی از عقاید فلاسفهٔ یونان، از جمله افلاطون، منه‌لاتوس و ارسطو بیشتر از آنان، و حکمای متألهٔ بعدی، چون افلوطین و طبقهٔ نوافلاطونیان و یا حکمای اسلامی چون ابن‌سینا و غزالی و طبیعهٔ قدّیسان و آباء کلیسیا، مانند سنت‌آگوستن و سنت‌آنسلم و آلبرت کبیر و شاگردا نامدارِ عالیمقدار او، سن‌توما داکن است، که در مسائل الاهیات، به معنای اعم موضوعات مهم آن از قبیل: وجود، علّیت، و عدم انفکاک علّت و معلول، این که به تعبیر حکمای مسلمان، «سنخیت علّت انضمام است»، و «قوه و فعل» و این که «ذاتیات معلّل نیست» و همان معنای معروفی که صورت لفظی آن را به مرحوم آخوند ملاصدرا قدس ستره نسبت می‌دهند، که: «الأنفس جسمانیته

الحدوث روحانیة البقاء^۱ بحث می‌کند، ولی البته از وصف و تعشق به بناترین یا هرکس دیگری، که از تألیف کتاب «میهمانی» مقصود اوست، و «کعبه و بتخانه بهانه» غافل نمی‌ماند، و آن‌گاه... از باب آن که به هر حال، دانسته، مسیحی معتقد و مؤمن به عقیده ثابت و راسخ به مبانی مسیحیت است، به فن «کلام» در جهت اثبات حقایق معتقدات مسیحی برمی‌آید. یکی از مختصرترین و دلپسندترین تعریفاتی که برای فن یا علم «کلام» خوانده‌ام، همانست که یکی از بزرگان معاصر، رحمة‌اله‌علیه، که خود در فلسفه و کلام و تصوف، «محبی‌الدینی» قوی دست و صاحب‌نظر است فرموده است که: «کلام، فلسفه مقدّسان - یعنی دین‌باوران پرهیزگار و اصولی - است.» و این سخنی مقبول و شیرین است، زیرا مقدّسان هر مذهب، قصد دارند و سخت غیرت می‌ورزند که به مدد فلسفه و قواعد و قوانین آن، حقایق اصول اعتقادی مذهب خود را به اثبات و تأیید عقلی برسانند، و با آن که به یقین می‌دانند که شأن دین که مبتنی بر وحی الهی است، اجل و اخلاص از آن است که «به پای بی‌تمکین و چوبین استدلالیان»^۲ نیاز داشته باشد، با این همه، آنان که بدیشان، «متکلمان» اطلاق می‌شود، سعی می‌کنند که معتقدات اصولی دین را که از ارکان ضروری آن است از طریق استدلال‌های فیلسوفان، و براهین آنان، و با استمداد از نصوص کتب مقدّسه، به خیال و تصوّر خود، ذات واجب‌الوجود اقدس خدای یگانه را با عقل و اندیشه‌ای که مخلوقی از همان خداست، و

۱- یعنی نفس انسانی، با تجسم نطفه به صورت انسان، به وجود می‌آید، اما بابقاء، روح آدمی برقرار می‌ماند.

۲- پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود (مولینای رومی)

طبعاً خدای ثابت شده آن چنانی نیز مخلوقِ همان عقل‌ها و اندیشه‌هاست، به اثبات برسانند، و در ذات و صفات حق تعالی، جلّت عظمت، بیشتر از آن چه ادیان توحیدی الهی مجاز شمرده است، و حق نیز همان است، سخن پردازی کنند. در حالی که به قول حکیم سنائی:

چيست عقل اندرين سپنج سرای جز مژور نويس خطّ خدای
عقل کاناچا رسيد سر بنهد مرغ کاناچا پريد پر بنهد
چند ازين عقل تُرّهات انگيز چند ازين چرخ و طبع رنگ آميز
عقل مانند ماست سرگردان در ره کينه او چه ما حيران
با تقاضای عقل و نفس و حواس کی توان بود کردگار شناس
(مقدمه حديقۀ الحقيقه)

باری، گرچه دانتّه یا برای هنرنمایی یا به مناسبت قدس و تقوای مذهبی خود، دوست دارد که از طریق مبانی فنّ کلام، اصول اعتقادی و ضروریات مذهب کاتولیکی را با دلایل فلسفی و به تعبیر خودش، با خرد و حکمت اصولی مسلم، و غیر قابل انکار معرفی کند، ولی البته همواره اصول و رهنمودهای کلیسیا را مقدّم و اولی بر ادلّه فلسفی و برهان‌های عقلانی می‌شمارد، و لذا در مسائل کلامی که عین یا شبیه آن، در کلام اسلامی نیز مطرح است، با استدلال فلسفی حقاقت عقیده ضروری کاتولیکی را مبرهن می‌سازد، از جمله این مسائل: سعادت و شقاوت، حسن و قبح، (که دانتّه نیز مانند برادران سنی مذهب ما، حسن و قبح (خوبی و زشتی) را «شرعی» می‌داند، نه عقلی؛ یعنی «خوب» آن چیزی است که شرع (کلیسای کاتولیک او) آن را خوب بشمارد، و همان که حضرت مولینای ما

نیز می‌فرماید که :

عقل قربان کن به پیش مصطفی

حسبی‌الله گو که اللهام کفی

عقل را قربان کن اندر عشق دوست

عقلها، باری، از آن سویست ک‌اوست

(دفتر چهارم مثنوی شریف)

به هر صورت توجه او به مسائل « کلامی » و ورود و خروج به مطلب او در این مسائل، نشانه دانش عمیق و اطلاع وسیعش از « علوم عقلی و نقلی » رایج در آن دوران است، و با توجه بر این که دانت، کتاب « میهمانی » را در سن حدوداً چهل سالگی خود (و پیش از تألیف اولین بخش « کمندی الهی » یعنی « دوزخ ») تألیف کرده، باید پذیرفت که دانت واقعاً با کمال کوشش، بیشتر عمر خود را صرف آموختن کرده و دمی از آن ایام را نیا سوده و به بطالت نگذرانده است، تا بتواند مانند صاحب نظر اندیشمندی در علوم و فنون ادبی و طبیعیات و ماوراء الطبیعه (الهیات) و « اخلاق و سیاست مُدُن » و فقه و اصول مذهب کاتولیکی، در این کتاب « میهمانی » خوان دانش خود را بر میهمانان بگستراند و طالبان علم را از نتیجه زحمات و دانش اندوژی خود، سیر و سیراب گرداند.

در بخش اخیر « میهمانی »، که به گمان این بنده، مهم ترین و مفصل ترین و مفیدترین بخش آن است، (یعنی با عنایت به این معنا که بیشتر بخش افلاک و طبیعیات آن، قرن ها است که موضوعیت علمی ندارد، و نیز برخی از

مباحث فلسفی عنوان شده در کتاب، از مباحثی نیست که مورد اتفاق باشد)، لذا آن چه را که در بخش اخیر آمده، و می توان آن را «لُبِّ لُبَاب» و خلاصه ناپ این کتاب نامید، مسائلی است که مورد قبول هر خردمند دانشوری غرض و مرضی قرار می گیرد، و دانه در این بخش، با روحیه ای عاطفی و «صوفیانه»، مطالب و مسائل را عنوان می کند و نتیجه می گیرد و از آن جا که به اصطلاح فلاسفه، (و بیشتر متکلمان) «مستقلات عقلیه»، امری نیست که مورد خلاف عقلای عالم، به هر اعتقاد و مذهب و مسلکی که باشند، و در حَوْل و حَوْش سَفَسِسطه و مجادله نگردند، قرار گیرد؛ یعنی هر انسان خردمند، طبعاً به زشتی و مردود بودن فی المثل «دروغ گویی»، «دزدی»، «ستمگری»، و خوبی و مقبول بودن «راست گویی» و «امانت و پاکدامنی» و «مهرورزی و محبت» معتقد است. از این رو، بخش اخیر کتاب، بر ترویج و تذکر و تحسین خوبی ها که اصل همه آن، خیرات و برکات موهبت الهی «عشق» می باشد، و امر به معروف و نهی از منکرات شرعی و اخلاقی و طرق تصفیه روح و آماده سازی آن، برای لقای پروردگار و وصول به آرامش برین ابدی، اختصاص یافته است، و شاید، شاید، دانه در این بخش از کتاب «میهمانی»، طرح اصلی و بنیادی و جسمانی آن شاهکار بی نظیر خود، یعنی «نمایش خدایی» (که بیشتر به نام «کمدی الهی» مشهور است) را ریخته باشد، و سپس به تدریج، در طول پانزده سال، از ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۱ میلادی، آن را با چنان تفصیل و شرح و بسط، سروده و نام های «دوزخ» و «پالایشگاه» (که بیشتر به نام «برزخ» مشهور شده است) و «بهشت» را بر آن نهاده است.

در این بخش، بسیاری از تعالیم و مبانی و مصطلحات صوفیه (اعم از صوفیه مسیحی و یهودی، یا صوفیه هندوئی و مسلمان)، تقریباً به همان تعبیراتی که فی‌المثل، در کتب صوفیه مسلمان و خاصه، صوفیان و الامقام ایرانی قرون چهارم تا دهم هجری آمده، مندرج است؛ هم چنین مضامین مشابه با مفاد آیات شریفه قرآنی و روایات وارده از ائمه اسلام، خاصه در آن چه مربوط به محبت و عشق است، مکرر در آن دیده می‌شود؛ فی‌المثل، مضمون آیات شریفه:

۱- «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی يحببکم الله».

۲- انی جاعل فی الارض خلیفه

۳- ولقد کرمنا بنی آدم

۴- وجوه یومثل ناضرة الی ربها ناظرة

۵- انما الحیوة الدنیا لعب ولهو و زينة و قفاجر بینکم و تکاثر

فی الاصول و الاولاد

۶- الذین تنفم الما ظالی نفسهم

همچنین مفاد احادیثی مانند: «کان الله ولم یکن معه شیئی».

«اول ما خلق الله العقل»، و «تفکر وافی آلاء الله و لا تفکر وافی ذات

الله» و «کان الله ولم یکن معه شیئی» و «هل الدین الا الحب؟» را در

جستجوی نه چندان کاملی می‌توان در این کتاب ملاحظه کرد. اما مضامین

مشابه عاشقانه و بخصوص صوفیانه، فی‌المثل در باب «اتحاد عشق و

عاشق و معشوق» و نیز مضمون بسیار متداول در میان عرفای شعراء که: در

راه وصول به حقیقت و معشوق حقیقی، کوشنده و رهنورد فراوان، ولی کم

کسی به او می‌رسد» و به فرموده حضرت خواجه:

از هر طرف که رفتم، جز حیرتم نیفزود زنهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت
که تعبیر دیگری از بیت عربی:

خَلِيلِي سَلَاكُ الْفِيَا فَي إِلَى الْحَمَى كَثِيرٌ وَأَمَّا الْوَاضِلُونَ قَلِيلٌ، است.

این بنده، در این جا، آیات شریفه قرآنی را ترجمه نمی‌کند و علاقه‌مندان
به دانستن معانی آن را، به تفاسیر فارسی ارجاع می‌دهد. و مشابه معانی
احادیثی که عرض کردم، همان است که در متن «میهمانی» آمده است، و
نیز این که به قول: اسرار سبزواری رحمه‌الله علیه:

عشق، صلحِ کل و باقی همه جنگ است

و جَدَل عاشقان، جمع و فِرَق جمع پریشانی چند

و نیز بسیاری از ابیات فارسی، در هنگام مطالعه «میهمانی»، خصوصاً در
بخش اخیر آن، به خاطر خواننده خطور می‌کند، فی‌المثل:

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی

بخواه جام و گلایی به خاک آدم ریز

یا:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشق‌ام بر همه عالم که همه عالم ازوست

یا:

من گنگ خواب‌دیده و عالم تمام‌گر

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

یا:

یا: گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر، ترا چه حاصل

چنان پر شد فضای سینه از دوست که یاد خویش گم شد از ضمیرم
... و امثال این مضامین شاعرانه، که خواننده « اهل دلِ فارسی‌زبانی »، که با
شعر و ادب و تصوّف آشنا باشد، فوراً آن را با سخنی صوفیانه و مشهور، و
یا بر شعری شیوا و مشهور، از اقیانوس پر دُر و گوهر ادب و شعر فارسی
منطبق می‌سازد، و آن سخن و شعر را به خاطر می‌آورد، و در این کتاب
بسیار است.

نمی‌دانم آیا دانتِه که نام « میهمانی » را بر این کتاب نهاده، تا چه حدّ در
مقام مقایسه یا « احتمالاً » مقابله با « میهمانی » حکیم والامقدارِ بزرگوار،
افلاطون بوده است ...؟ ولی بی‌شک، به آن کتاب نفیس شریف، بی‌نظر
نبوده است، (البته « گزنفون » نیز کتابی به نام « میهمانی » دارد، که گویا
تألیف آن مقدّم بر تألیف « میهمانی » افلاطون است). « میهمانی »
افلاطون، کتاب عشق و دل است، و این که:
عاشق شو ارنه روزی کار جهان سر آید

ناخوانده درس مقصود در کارگاه هستی
و فقط در مقام بیان عظمتِ عشق، و جنبه مافوق بشری آن، است، در حدّی
که می‌توان به آن « ربّ النوع » و « الهه » اطلاق کرد، به شرحی که اینک مقام
مقتضی بیان بیشتری از آن نیست؛ مضاف بر آن که افلاطون، در آن
« میهمانی » خیالی یا واقعی، به توصیف و شرح و نقل مذاکراتی می‌پردازد

که در آن مجلس میهمانی، که به «باده‌نوشی» اختصاص یافته، و به مقتضای «گر باده خوری تو با خردمندان خور...» شرکت‌کنندگان، از شعراء و ادبا و ظریفان آن عهد، مانند آپلودور و آریستوفان و آلسیبیاد و آگاتون و گلوکن و اریکسی‌ماک و آریستودم و پوزانیاس‌اند، که تحت ارشاد و زعامت حکیم بزرگوار، حضرت سقراط رحمة‌اله‌علیه، هر یک درباره «عشق» و ماهیت آن، و جنبه الهی آن و تجلی‌گوناگونش در انسان‌ها، و صور مختلف تعشق به شاه‌دان و زیبارویان در امکان مختلف، و این که درک و احساس عشق، نیل به سعادت عظمی و آزادی از قیود تعلقات مادی و رسوم قراردادی است، اظهار عقیده می‌کند، و آن عقیده، مورد بحث قرار می‌گیرد و سقراط آن را تصحیح، یا تأیید می‌فرماید.

از آن جا که کتاب افلاطون دوبار به فارسی ترجمه شده است، که بر یکی از آن ترجمه‌ها، صحیحاً و به درستی نام «ضیافت» که معادل BANQUET است نهاده شد، بنده عرض بیشتری درباره این کتاب مستطاب ندارد، جز آن که به دو مطلب مختصر اشارتی کنم؛ یکی این که کلمه‌ی عربی «ضیافت»، دقیقاً منطبق بر معنای BANQUET است، و حاکی از همان مجلسی است که افلاطون آن را به شرح نقل می‌فرماید، در حالی که کلمه «میهمانی» کاملاً وافی بر ادای معنای BANQUET نیست؛ و دیگر این که خواننده محترم توجه داشته باشد که شیوه و آیین ضیافت در یونان و آتن آن زمان، چنین بوده که بیش از هر چیز، باده ناب در دسترس شرکت‌کنندگان در ضیافت باشد، تا با نوشیدن آرام و متعادل آن، که به قول رودکی، آن شاعر بزرگوار قدیم فارسی

می آرد شریفِ مرد می پدید و آزاده نژاد از درم خرید

سر صحبت آنان باز شود و بی پروا و بی تعارف، به مقتضای «مستی و راستی»، عقیده خود را ابراز دارند، خاصه آن که شرکت کنندگان در آن ضیافت، و در حضور حضرت سقراط، طبعاً و به سائقه شریفِ مردی و آزادگی ذاتی و دانش اکتسابی خود، همواره این معنا را که:

در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است

خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

رعایت می کردند و «قدح را به شرط ادب می گرفتند» و البته ساحت مقدس آن مجلس، از بدمستی و غریبه جویی منزّه بوده است. این بود آن دو مطلب مختصر؛ و حال، باز با هم به ضیافت یا مهمانی دانه برگردیم. هم چنان که بعرض رساندم، در «ضیافت» افلاطون، موضوع مطرح شده و مورد بحث، فقط «عشق» است و بس، که نامدارانی که نام شریفشان برده شد، و بعضی دیگر در آن باره اظهار نظر می کنند، اما دانه در «مهمانی» خود، در عین این که مطالب را از حکما و فلاسفه و متکلمین و متجمین و مؤرخین گذشته نقل می کند، ولی خود او به اصطلاح، «متکلم وحده» است، و این خود اوست که با سخنان خویش، یا نقلِ سخن گذشتگان از میهمانان پذیرایی می کند، و بر «مائده» و سفره گسترده او، چیزی جز حکمت طبیعی و الهی و علم هیئت و نجوم و اخلاق و سیاست که توسط خود او به میهمانان عرضه و تقدیم می شود وجود ندارد، و این خود اوست که به مناسبت موضوع صحبتی که عنوان می فرماید در بخش های مختلف کتاب خود از سقراط و افلاطون و ارسطو و فیثاغورث و بطلمیوس و هُمر و هِرودوت و

کاشن، فیلسوفان متقدم، و سیسِرُن و سِنِیک، سخنرانان بلیغ، و آلبر کبیر و سنت اوگوستن و سن توماداکن، قدیسان مسیحی، و ابومعشر بلخی و ابن سینا و غزالی، حکمای مسلمان، و ابن داود یهودی، نقل حدیث و حکایت آراء را می‌کند، و خود او در این کتاب، هم منجم و هیوی و هم فیلسوف طبیعی و الهی است، و هم متکلم مذهبی و متزوج مبانی مسیحیت و اخلاق و سیاست مطلوب و معقول در نزد فلاسفه و حکمای الهی و ارباب معرفت و آباء کلیسیا است، و بسیاری اوقات، عبارات یا مضامین معینی را از «ضیافت» افلاطون... و دیگر کتب او، و از کتب سایر فلاسفه و شعرا و خطبای سخنور نقل می‌کند.

دانته علاوه بر توجهی که به کتاب شریف «ضیافت» افلاطون داشته به کتب ارسطو از قبیل کتاب‌های طبیعیات (فیزیک) و الهیات (متافیزیک) و «اخلاق» و «شعر» و دیگر کتب او، و نیز کتاب «مَجَسُطی» بطلمیوس و آثار فیثاغورث، در کلام و الهیات صرف، به آثار سنت اوگوستن (خصوصاً «اعترافات» او) و آثار سن توماداکن و از طریق سن توماداکن به اقوال «آلبر کبیر» و دیگر آباء کلیسیا و نیز به سخنان سیسِرُن و سِنِیک و به اشعار لوکن، شاعر لاتینی و البته به اناجیل اربعه و رساله‌های ضمیمه آن (که مکرر در مکرر عین عبارات و یا مضامین آن را نقل می‌کند) مراجعه داشته است، و به راستی می‌توان گفت که دانته قطع نظر از مزیت ذوق و تخیل قوی و هنر شاعریش، بر غالب علوم انسانی متداول در زمان خود نیز احاطه و بصیرت کامل داشته است، و بر اقوال فلاسفه و متکلمان و منجمان و خطباء و شعرای پیش از خود، از وقوف فراوانی برخوردار بوده است، و قطعاً از علما

و حکمای قرن سیزدهم و چهاردهم به شمار می‌رفته است.

این بود چشم‌انداز شتابان و کوتاهی که این بنده از «میهمانی» دانسته داشتم و مختصری از غذاهای روحانی‌ای که بر سفرهٔ پر نعمت خود چیده بود، چشیدم و برداشت خود را - آن هم به اندازهٔ فهم ناقص خود - برای شما خوانندگان گرامی و فاضل به قلم آوردم و ملاحظه می‌فرمایید که دانته در آخر کار، و پس از گردش به دور گنبد خاک، سیر و سیاحت معنوی در افلاک، نقل اقوال فلاسفه و متألهین و متکلمین و منجمان و شاعران، در مقام نتیجه‌گیری به زبان حال می‌گوید:

قلم اینجا رسید و سر بشکست ...

و در مقام اعتراف بر آن که: وصول به حقیقت، جز از طریق عبودیت ممکن و میسر نیست، و آرامش و سعادت واقعی فقط در تفویض امر به قادر متعال جلّت عظمت و تسلیم به قضا و قدرت اوست و بس؛ و دانته چندین بار در ضمن کتاب، این معنی را تکرار می‌کند، و از جمله در پایان کتاب می‌فرماید: خطاب به این بانو، این مطلب را بگویم که: اینک می‌روم تا از دوست محبوب شما سخن گویم؛ و بدیهی است که این دوست، چیزی جز شرافت و اصالت و نجابت نیست، زیرا... و به راستی چه زیباست که پایان همه‌ی این سروده‌ها، به «اصالت و نجابت» که آن را دوست این بانو می‌خوانیم، و جوهر ذات پاک او، در غیب‌الغیوب الهی مستقر است، تقدیم گردد. و در حقیقت، این همان سخن حکماء دربارهٔ اصالت وجود و این که در حق تعالی جلّ جلاله «ماهیت و اتّیّت» هر دو به یک معنی و مفهوم

منتهی می شود، و اوست که مبدأ فیض و واجب الوجود است، می باشد، و این همان «آئالّه و آتالیه راجعون» قرآنی است، و همان آخرین سخن پیغمبر اکرم ما، صلی الله علیه و آله و سلم است که: «الی الرفیق الأعلى»^۱، و همان آخرین سخن سالار شهیدان عالم، حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه است که: «الهی رضی بقضائک و تسلیماً لأمرک، لامعبود سواک و لا اله الا أنت یا غیاث المستغیثین» و همانست که مولینای روم، قدس ستره، در مقدمه دفتر پنجم مثنوی شریف، آن را با این عبارت زیبا که، آراسته به آیه مبارکه ی قرآن است که: «شریعت علم است، طریقت عمل است، حقیقت الوصول الی الله تعالی: فمن کان یرجو إلقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربه أحدًا.» (سوره مبارکه کهف ۱۱۰) بیان می فرماید. یعنی هر که می ترسد از روز رستاخیز، و دیدن خداوند خویش امید می دارد، تا، کار کند کار نیک، و در کردار که خدای را کند،^۲ دیدار کس نجوید، و پسندِ مردمان نخواهد»^۳ (ترجمه از کشف الاسرار - جلد ۵ صفحه ۷۳۴) امید که خدای تعالی مقدر فرماید که همه چنین باشیم، و آن چنان که پدر بزرگوار همه ی پیامبران، حضرت ابراهیم علیه السلام به خداوند عرض کرد: «أَسَلَّمْتُ لِربِّ العالمین»^۴، ما نیز ابراهیم وار خود را تسلیم اراده حق تعالی سازیم و با صداقت و خلوص و خضوع، در برابر عظمت او، سر فرود آوریم.

به پایان رسید مقدمه ای که نگارش آن را بر این کتاب ارجمند، بی فایده

۱- به آرامش برین می روم، به آرامش برین می روم. ۲- در اعمال عبادی که برای خدا انجام می دهد.

۳- یعنی ریا نکند، و شرک خفی نوزد و با خدای خود کس را انباز نسازد.

۴- تسلیم خدای همه ی جهانیان گشتم (سوره مبارکه بقره - ۱۲۱).

ندیدم و آرزومندم که خواننده گرامی نیز در این مسأله، با این حقیر سراپا
تقصیر، هم عقیده باشد، و همچنان که انبیاء و اولیاء الهی توصیه فرموده‌اند،
و بزرگان از دانایان عالم - و از جمله دانته - به پیروی از آنان سعی در تصفیه
و تلطیف نفس و جان خود کرده‌اند، این ناچیزِ نامه تباہ و خوانندگان گرامی،
آیه شریفه فوق‌الذکر را همواره در مدّ نظر داشته باشیم، و ان شاء الله الرحمن
خداوند، خود بلطف خود، همه‌ی ما را از ریاکاری و دغلبازی و شرک جلی
و خفی حفظ فرماید. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
سیدنا محمد و آله الطاهرين والسلام علی عباد الله الصالحین

کمبریچ

شنبه سوم محرم الحرام ۱۳۲۶

برابر ۲۳ بهمن ۱۳۸۳

فقیر فانی: احمد مهدوی دامغانی

